



مرحوم سید احمد خمینی در کنار در مبارزات جنوب لبنان

درآمد

جبهه‌ها رنگین از خون یاران...

نگاهی به نبرد رزمندگان «امل»

در معرکه افتخار و شهادت شهر طیبه و تپه معروف «رب ثلاثین»

صبحگاه سسی ام مارس ۱۹۷۷ توپخانه سنگین اسرائیل طیبه و تپه معروف «رب ثلاثین» در جنوب لبنان نزدیک مرز سرزمین‌های اشغالی را زیر آتش گرفت، تا آنها که برای تماشای آمده‌اند بگریزند! این شهر سکنه‌ای نداشت، ولی اینجا و آنجا عده‌ای از احزاب و سازمان‌های چریکی خانه‌هایی گرفته و سنگرهایی ساخته بودند تا در مقابل هجوم اسرائیل مقاومت کنند ولی هنگامی که آتش جنگ برافروخته می‌شد، اکثریت آنها از هرگونه درگیری می‌گریختند.

مهم‌ترین پایگاه بتونی لبنانی در مرتفعات این تپه ساخته شده است، که حتی زیر توپخانه و بمباران‌های سخت نیز می‌تواند مقاومت کند. جای توپ و خمپاره‌های دشمن در همه سطح این تپه، فراوان دیده می‌شود، و در بعضی نقاط گلوله‌ها در فاصله یک متری در کنار هم، بر زمین کاشته شده‌اند که منطقه را به کلی با یک آتش قوی جاروب کرده‌اند تا هیچ جاندار در تپه باقی نماند.

تأسیس شده است، و اسرائیل نیروهای خود را به این تپه فرستاد تا رابطه بین ربتلاثین و طیبه را قطع کند و همزمان با آن نیروهای دیگری از شمال و جنوب اطراف ربتلاثین و طیبه را محاصره کردند و همراه با تانک‌های سنگین به سوی قلعه «ربتلاثین» و مرکز شهر طیبه به حرکت درآمدند.

محمد شامی، یکی از شجاعترین فدائیان «امل»، فارغ‌التحصیل مدرسه صنعتی جبل عامل، با خمپاره ۸۱ خود در دامنه غربی این تپه سنگر گرفته بود، و تانک‌های اسرائیلی را هدف قرار میداد، و از پیشروی آنها جلوگیری میکرد. و این تنها خمپاره‌ای بود که با دشمن می‌جنگید، و از سازمان‌های دیگر حتی فتح و ارتش لبنان غربی که دارای خمپاره‌های فراوان و توپ‌های سنگین بودند همه سکوت کردند (یا غافلگیر شده بودند و یا گریخته بودند)، و فقط محمد شامی بود که یک تنه در مقابل هجوم تانک‌های اسرائیلی مقاومت

دشمن توانستند به راحتی تانک‌های شهر پیش بیایند، و از سه طرف شهر را محاصره کنند. بلندترین نقطه استراتژیک آن منطقه، تپه ایست به نام «رب ثلاثین» که بر همه اطراف احاطه دارد و مهمترین پایگاه بتونی لبنانی در مرتفعات این تپه ساخته شده است، که حتی زیر توپخانه و بمباران‌های سخت نیز می‌تواند مقاومت کند. جای توپ و خمپاره‌های دشمن در همه سطح این تپه، فراوان دیده می‌شود، و در بعضی نقاط گلوله‌ها در فاصله یک متری در کنار هم، بر زمین کاشته شده‌اند که منطقه را به کلی با یک آتش قوی جاروب کرده‌اند تا هیچ جاندار در تپه باقی نماند.

تپه‌ای مخوف و وحشتناک که فقط کتاف شیران و رزمندگان از جان گذشته است و تماشاگران و یا مدعیان دروغین انقلاب را در آنجا راه نیست، تپه‌ای بلند که در مقابل مرزهای خطرناک اسرائیل سینه سپر میکند، و اولین نقطه‌ای که آتشبارها و بمب‌های اسرائیلی را بر دامن خود می‌پذیرد، همین تپه معروف و خونین شهادت است که هر گل سرخی بر این تپه از خون شهیدی سیراب شده است.

بین این تپه بلند و شهر طیبه، تپه دیگری وجود دارد که یک مزرعه نمونه کشاورزی از طرف دولت لبنان در آنجا

آن روز نیز همه گریختند، از حزب کمونیست، و جبهه شعبیه، و جبهه دیموقراطیه (جبهه دموکراتیک خلق) و ... و سازمان‌های پرمدعای دیگر اثر نماند، فقط «فتح» ماند و «امل» که فتح چهار شهید بجا گذاشت و امل نیز شش شهید قربانی داد و یک نفر دیگر نیز از امل مفقود گردید.

پس از آتشبار شدید توپخانه، نیروهای اسرائیلی به سوی طیبه و نقاط استراتژیک آن به حرکت درآمدند، مه نیز تپه‌ها و شهر را پوشانیده بود، و به همین سبب نیروهای





ابوالفضل عباس می‌فهمد که دیگر کار تمام شده است، و باید بقیه نیروهای خود را به هر ترتیبی که شده، از محاصره اسرائیلی-ها نجات دهد، همه نیروهای او حدود ۵۰ نفر بودند و مسلماً با یک خمپاره و یک دوشکا و اسلحه سبک نمی‌توانست جلوی تانکها و هلیکوپترهای اسرائیلی را بگیرد، لذا با پای پیاده، دوان دوان خود را به نیروهای پراکنده خود میرساند و فرمان عقب‌نشینی صادر می‌کند.

می‌کرد، و پروانه‌وار بدور خمپاره خود می‌گشت، و با سرعت گلوله‌ای را یکی پس از دیگری در داخل خمپاره می‌گذاشت و همه سوزو گداز درونی خود را همراه با گلوله آتشین به سوی دشمن روانه می‌کرد.

در وسط شهر طیبه، فرمانده امل بنام ابوالفضل عباس (این جوان غیور و از جان گذشته از خانواده موسوی و از بعلبک و اسم مستعار اولی او کاسترو بود بعد از فداکاری‌های زیاد و به‌خصوص از دست دادن پای خود در منطقه «رینلاتین» در یک انفجار، امام موسی صدر به او لقب «ابوالفضل عباس» داد.) که بر روی یک لندرو، پشت مسلسل دوشکا، با تانک‌های اسرائیلی مبارزه می‌کرد، در حالی که اینجا و آنجا شاهد بود که رزمندگان امل، با کلاشینکوف در مقابل تانک، یکی بعد از دیگری به خاک شهادت می‌افتادند، او سعی می‌کرد که با رگبار مسلسل سنگین، حرکت تانکها را متوقف سازد، اما تانکها از سه طرف شهر را محاصره کرده بودند و به‌سوی مرکز شهر پیشروی می‌کردند، و او قادر نبود که در هر آن واحد با سه جبهه بجنگد. در این موقع هلیکوپتری در آسمان ظاهر می‌شود و ماشین او را هدف قرار می‌دهد، و راکتی به سوی او پرتاب می‌شود. راکت بر پهلو ماشین فرود می‌آید که آن را واژگون می‌کند، و ابوالفضل عباس نیز بمیان خار و خاشاک کنار جاده پرتاب می‌گردد. به چابکی بر می‌خیزد و زیر رگبار گلوله دشمن خود را به یک ماشین دیگری می‌رساند و می‌خواهد که در ماشین را باز کند که راکت دیگری بر وسط ماشین فرود می‌آید. ماشین نابود می‌شود ولی او معجزه‌آسا نجات می‌یابد. تانکها از هر طرف به سوی مرکز شهر پیشروی می‌کنند، و هر رزمنده‌ای را می‌یابند به‌خاک می‌اندازند. شهر به تصرف دشمن درآمده است، و فقط یک طرف آن باز است که به‌درهای متصل می‌شود که به سوی غرب می‌رود.

ابوالفضل عباس می‌فهمد که دیگر کار تمام شده است، و باید بقیه نیروهای خود را به هر ترتیبی که شده، از محاصره اسرائیلی‌ها نجات دهد، همه نیروهای او حدود ۵۰ نفر بودند و مسلماً با یک خمپاره و یک دوشکا و اسلحه سبک نمی‌توانست جلوی تانکها و هلیکوپترهای اسرائیلی را بگیرد، لذا با پای پیاده، دوان دوان خود را به نیروهای پراکنده خود می‌رساند و فرمان عقب‌نشینی صادر می‌کند، تا از راه دره غربی که هنوز به تصرف دشمن در نیامده بود خود را نجات دهند.

در این موقع به سراغ محمد شامی می‌آید که مشغول پرتاب خمپاره بود، و به او فرمان عقب‌نشینی می‌دهد... محمد شامی به فرمانده خود می‌گوید «به خدا سوگند تا لحظه‌ای که یک گلوله در اختیار دارم عقب‌نشینی نمی‌کنم»...

و همچنان مشغول نشانه‌رویی بر تانک‌های اسرائیلی بود، که هلیکوپتری بر بالای سر او ظاهر می‌شود، موضع او را شناسایی می‌کند و راکتی به سوی او پرتاب می‌نماید

که درست بر وسط خمپاره فرود می‌آید، و محمد شامی این سرباز فداکار و از جان گذشته «امل» را پاره پاره می‌کند، در حالی که فقط سه گلوله دیگر برای او باقی مانده بود.

بعد از سقوط طیبه، تنها قلعه «رینلاتین» بود که همچنان مقاومت می‌کرد. تانک‌های اسرائیلی از چهار طرف به سوی قلعه به حرکت درآمدند، و باقی‌مانده‌های فتح و امل را زیر آتش خود گرفتند، جنگ‌های خونینی در گرفته، و رزمندگان یکی پس از دیگری بر خاک شهادت می‌افتادند، تا آنکه آخرین نقطه مقاومت، که یک بونکرتون مسلح بود از همه طرف محاصره شد، یکی از تانکها، لوله مسلسل خود را متوجه مدخل بونکر کرد و چند نفر از مبارزان فتح را که می‌خواستند حلقه محاصره را پاره کنند به خاک انداخت.

یکی از رزمندگان «امل» به نام موسوی که در داخل بونکر بتون در محاصره افتاده بود، و نمی‌توانست از در بونکر خارج شود، به یکی از پنجره‌های داخلی آن نزدیک شد که یک گلوله توپ میله‌های آهنین شبکه آن را پاره کرده بود، موسوی میله‌های ضرب دیده را با دست خود خم کرد و راهی برای خروج تهیه دید، و از آنجا خارج شد و خود را به وسط نیروهای دشمن انداخت، با رگبار شدید کلاشینکوف و هجوم جسورانه سریع عده زیادی از افراد دشمن را به خاک انداخت، و خط دفاعی آنها را شکست، و از میان تانکها و نیروهای دشمن خود را نجات داد و به‌دره غربی رسید و خود را به دره پرتاب کرد و غلطان غلطان، به سرعت تا پایین

دره فرود آمد و از تیررس دشمن خارج شد. این یک نمونه از صدها جنگ جنوب لبنان و هجوم اسرائیل و مبارزات رزمندگان «امل» و فداکاری‌ها و شهادت‌ها و شکست‌هایی است که تپه‌ها و دره‌ها و کوه‌ها لبنان را به خون جوانان خداجوی لبنان رنگین کرده‌اند.

چهار روز پس از این شکست، سوریه نیز به پشتیبانی آمد و جبهه‌های طولیل، به طول چند ده کیلومتر علیه دشمن باز کرد، و آتشبارهای آن موضع دشمن را به سختی کوبید و رزمندگان مسلمان تحت فرماندهی فتح طیبه را آزاد کردند، و گروه ضربتی «امل» با یک هجوم شجاعانه و جسارت‌آمیز تپه رینلاتین را تسخیر کرد و عده زیادی از نیروهای دشمن را به خاک انداخت و یک نفر اسیر گرفت.

هنگامی که سید احمد خمینی فرزند برومند بنیانگذار انقلاب اسلامی ایران حضرت امام خمینی (ره)، برای بررسی معرکه‌های نبرد، و تشجیع رزمندگان «امل» به خط‌ناک‌ترین مناطق جنگ حاضر شد و از نزدیک، سنگرها و مواضع دفاعی دوست و دشمن را بازرسی کرد و با جوانان «امل» از نزدیک آشنا شد، تصاویری به یادگار مانده است.

در این عکس‌ها، بعضی از سنگرها، و گروه‌های ضربتی امل، و تانک‌های دشمن که در همان روزهای نبرد منفجر شده است دیده می‌شود.

البته این فقط خاطره یک جنگ کوتاه در جنوب لبنان بود که نظایر آن بسیار اتفاق افتاده است. ■

شهید دکتر چمران در جنوب لبنان